تاریخ بختیاری

بنابراین با عزمی راسخ و قدمی آهنین با یکی دو نفر از نوکران محرم آنهم‏ با وسایلی بسیار ساده بسمت خوزستان حرکت نمود و در شوشتر خود را بمنوچهر خان‏ معتمد الدوله که جریان آمدن او بشوشتر قبلا شرح داده شده است معرفی کرد.

والی از ابتدا با حسینقلی خان چنانکه روش سیاسی او بود از در مسالمت و نرمی درآمد و میخواست باصطلاح او را خام نماید و رفته رفته با بچنگ آوردن سایر برادران و اتباع او همگی را از میان بردارد و تلافی بدرفتاری با کلبعلی خان نماینده‏ خود را در بختیاری بنماید ولی از آنجائیکه حسینقلی خان با پای خود بحضور رفته‏ و عذر تقصیرات را آنهم با بیانی بسیار منطقی و حق بجانب خواسته بود موجب شد که‏ آتش کینه والی را تا حدی فرو نشاند و کم‏کم محبت او را نسبت بخود جلب نماید.

طرز برخورد حسینقلی خان با معتمد الدوله طوری بود که بالاخره توانست‏ او را وادار نماید که از گذشته‏ها صرفنظر کند و مورد عفو کامل قرار گیرد.در هر حال‏ موقعی که حسینقلی خان درواقع پیش یکنفر پناهنده در دستگاه معتمد الدوله بسر میبرد اتفاقاتی رخ داد که موجبات ترقی و پیشرفت او را در دستگاه والی فراهم کرد بعلاوه‏ چون جوانی بلندبالا و خوش‏سیما بود رفته‏رفته در روحیه اطرافیان والی نیز نفوذ و رسوخ خاصی پیدا کرد و محبت و احترام همه را نسبت بخود جلب کرده بود.

روزی که در چادر یکی از بستگان والی عده‏ای مشغول بازی آس بودند حسینقلی‏ خان هم حضور داشت تصادفا یکی از بازیکنان که در حقیقت بر سایرین ارشدیت داشت‏ و در بازی آس کم نقشی میآورد از جای خود بلند شد و جایش را بحسینقلی خان که در کنار او نشسته بود داد تا برای او بازی کند حسینقلی خان هم ناچار اطاعت امر کرد و از آنجائیکه بخت با او یار شده بود پشت سر هم خوش‏نقشی آورد و طولی نکشید که بر کلیه حرفا فائق شد و تمام پولهای آنها را برد بطوریکه موجب تعجب همگی را فراهم‏ ساخت آن شخص هم که وضع را چنین دید و از موفقیتی که نصیب جانشینش شده بود بی‏اندازه خوشحال شد پولهای برده شده را بحسینقلی خان بخشید درواقع این اولین‏ شانسی بود که باصطلاح بحسینقلی خان لبخند زد و با آن پول که در آنزمان سرمایه قابل توجهی بشمار میرفت توانست بوضع آشفته خود سروصورتی دهد و به تهیه چادر و زین برگ و وسایل زندگی خود و نوکرانش بپردازد.

اتفاقا دیگری که بیشتر موجب شهرت و ترقی او گردید این بود که والی اسبی‏ داشت از نژاد عرب که بی‏نهایت بآن علاقه‏مند بود شبی سروصدائی در اردوگاه بلند شد و خبرآوردند که اسب مخصوص حضرت حکمران را عربی بسرقت برده و بسرعت فرار کرده‏ است حسینقلی خان که در آنموقع شب در چادر خود نشسته بود و بآینده نامعلومی می‏اندیشید و طوفانی از احساسات و افکار مختلفه در سر او برپا شده بود در اثر همهمه و هیاهو بیرون دوید و همینکه از موضوع دزدیده شدن اسب والی مطلع گردید بدون درنگ باسب خود که‏ نزدیک چادر بسته شده بود سوار شد و بدنبال دزد حرکت نمود خوشبختانه چون بوضع‏ صحرا و کوه و دره آشنائی داشت و مسیر دزد را میدانسته است طولی نمیکشد که بدوزد عرب میرسد و از پشت سر او را نهیب میکند مرد عرب از ترس و بخیال اینکه عده‏ای او را تعقیب می‏کنند از اسب بزمین میجهد و برای نجات خود آنرا رها می‏کند و بطرف‏ دره‏ای سرازیر میگردد حسینقلی خان هم فوری اسب را میگیرد با سرعت بمقر حکومتی‏ مراجعت مینماید.مراجعت حسینقلی خان با اسب موقعی بوده است که هوا کاملا روشن‏ شده و خبر دزدیده شدن اسب و رفتن حسینقلی خان در تعقیب سارق بمعتمد الدوله رسیده‏ و او هم با عصبانیت تمام در مقابل چادر خود بانتظار ایستاده بوده است از دیدن حسینقلی‏ خان و پس آوردن اسب بی‏اندازه خوشحال میشود و از همان موقع حسینقلی خان در ازاء این خدمت و جوانمردی در ردیف مقربین و جزو خاصان معتمد الدوله درمی‏آید و روزبروز کار او در خدمت این مرد بالا میگیرد تا حدی که انیس و جلیس شبانه‏روزی او میشود و بلقب ناظم نیز مفتخر میگردد.

دیگر بخت خوابیده حسینقلی خان بیدار شده بود و پیش‏آمدهائیکه یکی‏ پس از دیگری برای او اتفاق افتاد موجبات پیشرفت و ترقی او را در زندگانی آینده‏ فراهم نمود منجمله روزی که بپاس خدمات والی در دستگیری محمد تقی خان چهار لنگ‏ خلعتی از تهران برای او رسیده بود و معمول هم‏چنین بود که در مقابل حاملین خلعت نمایشهایی داده شود باز حسینقلی خان از خود رشادتها و شجاعتهائی نشان داد که موجب‏ تعجب همگان و باعث خشنودی خاطر حکمران گردید ولی متأسفانه همانروز در آخر نمایش و سوارکاری پای اسبش بسوراخی فرو میرود و حسینقلی خان سخت بزمین میخورد و استخوان کتفش میشکند معتمد الدوله هم طبیب مخصوص خود را ببالین او میفرستد و بدستور او بمعالجه‏اش میپردازد تا بکلی بهبود مییآبد.

کم‏کم نبوغ و کاردانی حسینقلی خان او را در نظر منوچهر خان معتمد الدوله‏ جوانی لایق و فعال و در عین حال دولتخواه جلوه‏گر ساخت و چون میدانست که بزودی‏ دوران حکومتی او در نواحی بختیاری و خوزستان سپری میگردد و دیگری بجای او بوالی‏گری معین میشود بفکر افتاد که حکومت و مسئولیت منطقه بختیاری را بحسینقلی‏ خان واگذار نماید و با این ترتیب جبران خدمات او را بنماید ولی سن کم و جوانی او تردیدی برای والی ایجاد کرده بود زیرا حسینقلی خان در اینموقع دوران بیست و چهار سالگی را میگذرانده است اما همینکه از موضوع و قصد والی بوسیله دوستانش اطلاع‏ پیدا کرد روزی که او را در نهایت خوشحالی و باصطلاح سرحال دید چنین بعرض‏ رساند.درصورتیکه صلاح بدانید عموی پیری دارم که بسیار مرد مجرب و دولتخواهی‏ است او را بحکومت بختیاری تعیین نمائید و دستخط نیابت حکومت و مسئولیت منطقه‏ را نیز بچاکر بدهید والی از این پیشنهاد عاقلانه کاملا خوشحال شد و همینطور هم عمل‏ کرد زیرا با تعیین پیرمردی بحکومت بختیاری اولا کلبعلی خان و اتباع او حتی ریش‏ سفیدان و کلانتران طوایف مخالفتی نخواهند کرد ثانیا حسینقلی خان را هم با این ترتیب‏ راضی کرده است بنابراین دستور داد حکم‏ها را بهمین قرار صادر نمودند و حسینقلی خان‏ با موفقیت کامل بسمت بختیاری رهسپار شد.

باید دانست مدتی را که حسینقلی در نزد معتمد الدوله بفعالیت مشغول بود براردانش هم در محل بدستیاری و کمک ریش‏سفیدان و کلانتران بخصوص ملا عالی‏ سابق الذکر و عده‏ای دیگر از بزرگان طایفه احمد خسروی بفعالیت و زمینه‏سازی‏ دامنه‏داری دست زده و سران ایلات و طوایف را با خود همراه کرده بودند و طوری زمینه از هر لحاظ آماده شده بود که بمجرد بازگشت حسینقلی خان کلیه سران بختیاری دور او جمع شدند و رسما او را بحکومت بختیاری شناختند.

موضوع حکومتی حسینقلی خان که کاملا برخلاف انتظار بود موجبات تعجب‏ کلبعلیخان را فراهم کرد و چون با دولت متبوعه و نظر والی مخالفتی نمیتوانست بکند از همان لحظه کمر مخالفت و کارشکنی را با شخص حسینقلی خان بست و چندین بار بین او و حسینقلیخان جنگ و ستیزهائی اتفاق افتاد ولی چون علی داد سابق الذکر که در اینموقع به‏ منتهای شهرت خود رسیده و داماد کلبعلی خان هم شده بود و او را آعلی داد خطاب میکردند غالبا بعلت شجاعت‏های او شکست نصیب حسینقلی خان میشد.

آعلی داد پهلوان نامی بختیاری

آعلی داد که از طایفه خدر سرخ بود و قبلا هم درباره مختصری شرح داده‏ شده است از اعجوبه‏های زمان خود بشمار میآمد گذشته از آن اسب و تفنگ او هم مشهور بود وقتیکه اسم آعلی داد بگوش میرسید رستم دستان را با رخش و کوپال در نظر مجسم‏ مینمود و مو در تن مردان معاصر او راست میشد و مثل این بود که این سه موجود برای‏ هم ساخته یا آفریده شده بودند و یکی بدون آن دوتای دیگر مفهومی نداشت واقعا هم‏ همینطور بود اسب وزنه او از اسبهای بسیار اصیل نژاد عرب بود سینه‏ای ستبر و یال و کوپالی عجیب داشت درصورتیکه شکمش باریک و سر و گردن و کمر چنان ظریف و خوش‏ترکیب بود که بیننده از دیدن چنین حیوانی سیر نمیشد علائم مشخصه‏ای داشت‏ پیشانی او کشیده و چهار دست و پایش سفید و رنگ آن هم کهر بود بعلاوه باهنر هم بود از کوه مثل بز ببالا میرفت و در سرازیر چون مار بسرعت پائین میآمد و مسافت زیادی‏ خیز برمیداشت خلاصه این اسب نیز مثل صاحبش عجیب و هنرمند بود.

از اینکه این اسب ابتدا کجا بوده و چگونه بدست آعلیداد رسیده است‏ اقوال مختلفی است صحیح‏ترین قول این است که اسب مذکور ابتدا متعلق بجعفر قلی خان‏ پسر اسد خان بختیاروند بود و آنرا بدولتیان پیش‏کش کرده و از آنطریق بتصاحب کلبعلی خان درآمده و چون کسی را جز به آعلیداد شایسته آن نمی‏بیند اسب را باو میبخشد.

راجع بتفنگ آعلیداد هم که معروف به تفنگ حاجی است آنهم اقوال مختلفی‏ ذکر کرده‏اند اما صحیح‏ترین قول اینکه این تفنگ هم باز باسد خان بختیاروند تعلق داشته و چون روی آن شعری بزبان ترکی با آب طلا نوشته شده میرساند که‏ ساخت دولت عثمانی‏1بوده است و چون پهلوی چخماق آن کلمه اسد اله الغالب را نیز با آب طلا بطور وضوح و خوانا نوشته‏اند بطوریکه شهرت دارد معلوم میشود این تفنگ‏ از طرف دولت عثمانی باسد خان بختیاروند در ازاء تحویل چند تن از یاغیان بصره که‏ فراری بوده و اسد خان آنها را دستگیر و تحویل پاشای عثمانی نموده است بعنوان هدیه‏ در مقابل اینخدمت داده شده است و اما خصوصیات تفنگ از این قرار است:

طول تفنگ از انتهای قنداق تا نوک لوله 137 سانتیمتر است طول لوله 98 سانتیمتر که بوسیله پنج بست نقره پیچیده شده و ته قنداق نیز با یک صفحه نقره یکپارچه‏ وسیله میخچه‏های ظریف بچوب اتصال یافته است.روی قسمتی از لوله و قنداق اشکال‏ بسیار ظریفی طلاکوب شده و چوب قنداق هم از چوب بسیار ممتاز و محکم معروف به‏ چیت‏2که سابقا مخصوص قنداق بوده است ساخته شده و با صدفهای ریز و ظریفی روی‏ آن صدفکاری شده است وزن این تفنگ به تنهائی بالغ بر هفت کیلو و در حال پر بودن‏ یعنی با سرب و باروت وزنش از ده کیلوگرم متجاوز میشده است قطر دهانه داخلی لوله‏ (کالیبر)آن 23 میلیمتر بوده است درصورتیکه تفنگ‏های معمول آنزمان قطر دهانه‏ لوله‏های آنها از 10 الی 15 میلیمتر تجاوز نمیکرده است درواقع این تفنگ بین شمخال‏ و تفنگ سرپر معمولی بوده و همه کس نمیتوانسته است آنرا بجای تفنگ معمولی بکار برد فقط آعلیداد بود که از عهده آن برمیآمد و این سلاح باین سنگینی چون مومی در دست او بوده است.

معروف است قبلا شخصی از طایفهء علاء الدین وند که در دستگاه اسد خان‏ بختیاروند بوده و در دز معروف او نگهبانی یا کوتوالی آنجا اشتغال داشته از این‏ تفنگ استفاده میکرده است آنهم با تکیه دادن آن به تکیه‏گاه وگرنه جابجا کردن‏ آن مشکل بوده است چه رسد که آنرا روی دست آنهم در موقع سواری بتوان بلند نمود.

تنها کسیکه در بختیاری توانست از این تفنگ حد اکثر استفاده را بنماید همان آعلیداد معروف بود که بر این اسلحه سرکش تسلط پیدا کرد و در مورد این‏ تفنگ و تیراندازی آعلیداد اشعار زیادی بزبان بختیاری سروده شده است که منجمله‏ شعر ذیل میباشد.

صدر درم بسنگ شاه تیر تفنگم‏1 هر کسی نه دال دید نیا بجنگم

خیلی‏ها تصور میکردند که پییروزی و اشتهار آعلیداد مربوط باین تفنگ و اسب او بوده است درصورتیکه چنین نبود خود آعلیداد از اعجوبه‏هیا زمان بوده است‏ منتها این دو وسیله هم بیشتر باو کمک کرده است زیرا پس از او اسب و تفنگ وی را دیگران نیز از قبیل حاجی آبندر احمد خسروی استفاده کردند ولی کجا آن هنرهائی‏ که این اسب و تفنگ در زیر پا و در دست آعلیداد از خود نشان داده‏اند.

معروف است روزی حاج آبندر مذکور که بعد از آعلیداد تفنگ مزبور باو تعلق پیدا کرد با آن بگله گرازی برخورد کرد و سر از عقب آنها گذارد موقع‏ تیراندازی بعلت سنگینی و لگد زدن تفنگ از اسب بزیر افتاد و این شعر را در هممان زمان‏ باین مناسبت برای او سروده‏اند:

حجیم بندر به ورد نداره فندس‏2 وندس به گل گراز ز اسب ورندس

در صورتیکه از انصاف نباید گذشت همین حاجی آبندر که از محترمین طایفه‏ احمد خسروی بود یکی از دلاوران و شجاعان بختیاری بوده است منتها آعلی داد موضوع‏ دیگری است نظیر او در آن محیط کمتر بوجود آمده است.اما چگونه این تفنگ بدست‏ آعلیداد رسیده بود بشرح زیر است.

گفتیم قبلا این تفنگ در دست شخصی از طایفه علاء الدین وند از نوکران‏ خاصهء اسد خان بوده است روزی این شخص با عده‏ای از همقطاران خود هوس میکند که‏ بایلات و چادرنشینان مجاور مخصوصا دورکی‏ها دستبردی بزند باین منظور شبی سر راه‏ قافله‏ای را از طایفهء گند علی که یکی از طوایف معروف دورک است میگیرند و پشت‏ تپه‏ای کمین میکنند ولی.غافل از اینکه عده‏ای از افراد شجاع و رشید گند علی(قند علی)در این قافله میباشند و بنابراین پس از زدوخوردی مختصر علاء الدین وند مذکور و کسانش همه بدست تفنگچیان قند علی خلع سلاح میشوند و با این ترتیب تفنگ معروف‏ به حاجی مصطفی بدست قند علی‏ها میافتد که بعد از آن رئیس آن طایفه چون تفنگ را ممتاز می‏بیند بعنوان پیش‏کشی آنرا بکلبعلی خان رئیس ایل خود تقدیم مینماید.

کلبعلی خان هم آنرا به آعلیداد پهلوان که از هر حیث شایستگی حمل چنین سلاح‏ ممتازی را داشته است میبخشد و او هم با داشتن آن اسب معروف به وزنه و این تفنگ مشهور به حاجی دیگر نقصی در تجهیزات خود نمی‏بیند و کاملا مجهز میگردد و از اینموقع است‏ که آعلیداد در عملیات جنگی مشهور و معروف میشود.

برگردیم سر مطلب.کلبعلی خان با عده و عده بسیار و داشتن دلاوری چون‏ آعلیداد از یکطرف و حسینقلی خان و برادرانش با عدهء قلیلی چون حاجی آبندر و برادرانش‏ با سامی ملا عالی و آبالی و آزینل و برادرزادگانش مانند آحیدر و ملا کاظم و غیره که‏ اینها نیز هرکدام از شجعان بختیاری محسوب میشدند از طرف دیگر برای بدست آوردن‏ حکومت و ریاست بختیاری صف‏آرائی نمودند و اختلاف و تصادم نیز روزبروز در میانه‏ شدت میگرفت و بنابراین چاره جز جنگ و خونریزی نبود یا بایستی کلبعلی خان و پسرش ابدال خان از میان برداشته میشدند یا حسینقلی خان و برادرانش محو و نابود میگردیدند.

همانطوریکه قبلا نوشتیم کلبعلی خان را حب ریاست و بعلاوه سعادت و آتیه‏ پسرش ابدال خان بر آن داشته بود که حتی الامکان در مقابل مدعیان ایستادگی کند و حسینقلی خان نیز که ریاست و حکومت ایل بختیاری را نسل اندر نسل حق موروثی‏ خود میدانست ناچار بمقاومت و گرفتن حق خود و بیرون آوردن آن از چنگ عم و عموزادگان بود.

گو ایتکه کلبعلی خان هم مورد توجه و تمایل ایل بود ولی در اینموقع ایلات‏ و طوایف بیشتر از حسینقلی خان حمایت میکردند و نظرها اکثر متوجه اولاد جعفر قلیخان بود فقط تنها چیزی که قوای کلبعلی خان را بقوای حسینقلی خان برتری میداد وجود آعلیمداد بود که الحق واحد کالف بشمار میرفت و این شخص در حقیقت مانع بزرگی‏ در مقابل حسینقلی خان بود و تمام جملات و یورش‏های او را فقط وجود همین دلاور درهم‏ میشکست و بهیچوجه نمیگذاشت بر کلبعلی خان فائق آید معهذا از آنجائیکه خدا با حسینقلی خان همراه بود در دو جنگ که یکی معروف بجنگ دره راز و دیگری‏ معروف بجنگ بازفت بود تا حدی پیشرفت با حسینقلی خان شد و چنانکه خواهیم دید در جنگ اولی آعلیداد مجروح شد و در جنگ دویمی ابدال خان مجروح و مقتول‏ گردید و بالاخره کلبعلی خان هم از غصه مرگ فرزند پس از چهل روز دار فانی را وداع‏ گفت و با این ترتیب زمینه برای ترقیات آینده فرزندان جعفر قلیخان صاف و هموار گردید.

اساس و علت پیشرفت و ترقی حسینقلی خان اول مشیت و خواست الهی بود دوم‏ همان تحقیرات و اذیت و آزارهائی بود که از عموی خود مشاهده میکرد سوم استعداد ذاتی‏ و نبوغ فطری شخص او چهارم اتحاد و پشتکار برادران و بخصوص فداکاری و از خود گذشتگی اشخاص خیرخواه و پیش‏بین مانند ملا عالی و حاجی آبندر احمد خسروی و عده‏ دیگر و بالاخره حکم معتمد الدوله‏1و حمایت شاهزاده احتشام الدوله‏2جانشین او که‏ (1)-منظور منوچهر خان معتمد الدوله است.

(2)-احتشام الدوله فرزند عباس میرزا نائب السلطنه و گویا بردار بزرگ فرهاد میرزا معتمد الدوله باشد.

همه این عوامل دست بهم داده و موجب شدند که حسینقلی خان بالاخره بر مدعیان خود غالب و بر همه آنها فائق گردد اینک بشرح جنگهای مهم و معروف آنها میپردازیم.

جنگ دره راز و زخمی شدن آعلیداد

گرچه علت و سبب دسائس جنگ همان منافع بین عمو و برادرزادگان بود ولی رجزخوانی و خودنمائی آعلیداد بیشتر بر تجری این سه برادر افزوده و بالاخره‏ تصمیم گرفتند که دامان همت را بکمر زنند و با عمو تکلیف را یکسره نمیاند بنابراین‏ حسینقلی خان بهمراهی برادران خود که در اینموقع بزرگ شده بودند و اتباع خیراندیش‏ دیگر در سال 1262 هجری قمری بخانه ملیک کلبعلی خان واقع در کرون‏1حمله نمودند و به نهیب و غارت دهات و اموال او پرداختند و چون بین فریقین در گردنه‏ای بنام دره‏ راز اتفاق تلاقی افتاد این جنگ بآن اسم مشهور شد و چون قهرمان این جنگ نیز شخصی‏ جز آعلیداد نخواهد بود بنابراین بداستان زدوخورد او با حریفانش که حاجی آبندر احمد خسروی و علیجان گرما باشد میپردازیم.

در جریان زدوخورد حاجی آبندر که از سران اردوی حسینقلی خان بشمار میآمد و انصافا مردی شجاع و رشید بود به ملا کاظم برادرزاده‏اش گفت باید علیداد را که روزبروز در ایل شهرت پیدا میکند و درواقع مانع پیشرفت کار اولاد جعفر قلیخان‏ است در این جنگ بهر شکلی هست از بین برداریم و باو غلبه کنیم و برای نیل باین هدف‏ نقشه‏هایی طرح شده که اگر تو با من همکاری کنی مسلما توفیق با ما خواهد بود آن‏ این است که باید با او جنگ و گریز کنیم و همینکه صدای تفنگ علیداد بگوش رسید بدون آنکه باو فرصت بدهیم تا دوباره آنرا پر کند باو حمله کنیم و کار او را بسازیم‏ ملا کاظم باو قول همکاری داد و همین کار را هم کردند در جنگ و گریزی که با او مینمودند در موقعی که آعلیداد برای چندمین بار تفنگش بصدا درآمد و از کشته پشته میساخت‏ حاجی آبندر و ملا کاظم باو حمله‏ور شدند علیداد در مقابل گلوله تفنگ حاجی آبندر (1)-کرون قریه‏ای است در میزوج چهار محال جا خالی نمود ولی در همین موقع ملا کاظم که در کمین بود باو رسید و با شلیک گلوله‏ طپانچه دست او را مجروح و زخمی کرد معهذا باز با همان دست زخمی و از کارافتاده‏ موفق به پر کردن تفنگ مخصوص شد و بآنها حمله کرد ولی حاجی آبندر و ملا کاظم از تیررس او دور شده بودند در این بین علی جان گرما که او هم پای کمی از حاجی آبندر نداشت برخورد کرد و فریاد زد ای پسر گلنار1بارها ادعا کرده بودی که حریف میدان‏ علیداد هستی اگر راست میگوئی بیا این گوی و این هم میدان علیجان هم نامردی نکرد و مثل شیری باو حمله نمود ولی همینکه دستش بماشه تفنگ رسید و فشرد علیداد که‏ در اینگونه فنون جنگی منحصر بفرد بود مثل برق خود را بزیر شکم اسب مخفی نمود و پس‏ از اینکه گلوله از بالای سرش گذشت دوباره روی زین قرار گرفت و دیگر مهلت‏ نداد و با تفنگ کذائی به علیجان حمله کرد و معلوم است که رهائی از چنگ چنان دلیری‏ هم غیرممکن بود.

خلاصه پس از بلند شدن صدای تفنگ علیداد علیجان با اسبش هر دو بدره‏ غلطیدند و تصادفا ابدال خان پسر کلبعلی خان در همان موقع رسید چون علیجان را مجروح دید دستور داد او را بارودگاه بردند و با وجودیکه جزو دسته مخالفین پدرش‏ بود بمعالجه او پرداخت و پس از آنکه جراحاتش التیام یافت تا مدتی تحت نظر ولی بطور آزاد در دستگاه کلبعلی خان زندگی میکرد تا اینکه بعدا با اجازه خود کلبعلی خان‏ بخدمت ارباب‏زادگان قدیمی یعنی حسینقلی خان و برادرانش پیوست.

این بود شرح مختصری از جنگ دره راز و دلاوری‏های آعلیداد که تا حدی‏ بعلت تیر خوردن دست راست او بنفع حسینقلی خان تمام شد و ضمنا کلبعلی خان هم متوجه شد که‏ حریف او آنقدرها هم که تصور میکرد کم‏زور نیست و درواقع همین جنگ کلید فتح جنگ‏ دوم معروف بجنگ بازفت شد و حسینقلی خان هم دید تا علیداد بعلت تیرخوردگی از میدان‏ جنگ برکنار میباشد باید هرچه زودتر خود را برای جنگ دیگری آماده نماید و کار را تمام کند.

قبل از شروع بشرح جنگ بازفت بد نیست موضوع خوشمزه‏ای که در جنگ‏ دره راز بین حسینقلی خان و آعلیداد رخ داده است مختصرا بیان شود.

در موقعیکه میان حسینقلی خان و کلبعلی خان صلح و صفا برقرار بود روزی‏ از گردنه‏ای در میانکوه بختیاری عبور میکردند حسینقلی خان همانطوریکه سوار و در حرکت بود با خود حرف میزد و دستهای خود را تکان میداد آعلیداد که پهلو به پهلوی‏ او در حرکت بود متوجه شد و پرسید آقا حسین به چه فکر میکنی که اینطور دستهایت‏ را تکان میدهی حسینقلی خان در جواب گفت بچیزی فکر نمیکنم فقط در این اندیشه‏ هستم که اگر در هیمن موقع از پشت سنگها چند نفر تفنگچی بمن حمله کنند چگونه‏ از خود دفاع نمایم و چه اندازه میتوانم بر اعصابم تسلط پیدا کرده بدون دستپاچگی‏ تفنگ را پر کنیم.آعلیداد خنده‏ای کرد و گفت خدا روز بد نصیب نکند که مسلما دست‏وپاچه خواهی شد بطوریکه تفنگت را هم فراموش خواهی کرد حسینقلی خان‏ بحرف او اعتنائی نکرد حتی خنده مسخره‏آمیزی هم نمود تا اینکه در همین جنگ دره‏ راز که حسینقلی خان سخت مشغول نبرد بود گاهی حمله میکرد و زمانی بدفاع خود و یارانش میپرداخت از قضا سنبه تفنگش ر برای راحتی و سرعت عمل به پشت یقه‏ قبایش فرو کرده بود ولی موقعی که جنگ مغلوبه گردید حواسش پرت شد و برای پر کردن تفنگ بدنبال سنبه اینطرف و آنطرف خود نگاه میکرد آعلیداد که تقریبا در صد قدمی او بود فوری متوجه موضوع شد و فهمید که حسینقلی خان سنبه تفنگ را که‏ پشت یقه‏اش زده است فراموش کرده از همانجا صدا زد آقا حسین حرفی که در گردنه‏ میانکوه بختیاری زدم یادت هست؟حالا فهمیدی که من بی‏ربط نمی‏گفتم سنبه را پشت‏ یقهء قبایت زده‏ای حسینقلی خان سری بعنوان تصدیق حرف او تکان داد و در دل خود هم بچنین مرد باهوش و فراستی که در عین حال اعصاب آهنینی نیز داشت آفرین‏ گفت.

جنگ بازفت‏1و تیر خوردن ابدال خان

این جنگ پس از چند ماه که از جنگ دره راز گذشته بود در محلی بنام‏ جنگ‏گاه در بازفت علیا بین حسینقلی خان و کلبعلی خان اتفاق افتاد و چون آعلیداد هنوز در اثر زخم حاصله از طپانچه ملا کاظم بهبودی نیافته بود ابدال خان اسب و تفنگ‏ او را در اختیار گرفت و با وجودیکه علیداد باو گفته بود که صبر کن تا من خوب شوم‏ آنوقت جنگ را با حسینقلی خان شروع کن بتوصیه او گوش نکرد و به پشتیبانی اسب‏ وزنه و تفنگ حاجی بجنگ پرداخت پشتگرمی دیگر نیز باعث شد که بدون علیداد جنگ را آغاز کند و آن قوای تازه‏نفس میرزا قومای بهبانی متنفذ و گردنکش معروف‏ زمان خود بود که با کلبعلی خان دوستی داشت و بیاری او برخاسته بود ولی معهذا در این جنگ شکست بقوای کلبعلی خان افتاد و ابدال خان نیز تیر خورد و همین تیر خوردن‏ ابدال خان باعث متواری شدن و شکست افتادن بقشون کلبعلی خان گردید.

در این جنگ غنائم زیادی بچنگ حسینقلی خان و اتباعش درآمد و در واقع میتوان گفت کلبعلی خان دیگر قد علم نکرد و چون پسرش هم پس از چندی در اثر جراحتی که در همین جنگ برداشته بود فوت نمود خود او هم از غصه مرگ فرزند که اساسا این تلاشها و زدوخوردها بخاطر حفظ ریاست ایل برای او و آتیه او بود چیزی طول نکشید که چشم از جهان پوشید و درواقع نتیجه بنفع حسینقلی خان تمام‏ شد و بکلی قضیه برعکس شد یعنی از این تاریخ که سال 1263 قمری سال فوت‏ کلبعلی خان باشد حسینقلی خان رسما بریاست قسمت عمده طوایف و ایلات بختیاری‏ نایل و پسران کلبعلی خان که عبارت بودند از ابو الفتح خان و حیدر خان و همچنین‏ داماد او آعلیداد معروف تحت نفوذ او درآمدند.

(1)-بازفت ناحیه‏ای است کوهستانی و جنگل‏زار در میان کوه بختیاری و بدو قسمت‏ علیا و سفلی موسوم است.

جنگ دوپلان و پیر سرخون‏1

پس از فوت کلبعلی خان رؤسا و کلانتران بختیاری از دور پسران او کناره‏ گرفتند و بحسینقلی خان و برادرانش پیوستند آعلیداد با آنکه خود را در آن میانه‏ تنها میدید و متوجه شده بود که دیگر حنای او در بین ایلات بختیاری رنگ ندارد و از هر حیث خود و پسران کلبعلی خان را شکست‏خورده و ضعیف میدید باز در سر خیالاتی میپرورانید روی این فکر چون منطقه چغاخور را برای اجرای نقشه‏های‏ خود که اساسا از بین بردن اولاد جعفر قلیخان و کسب ریاست ایل بختیاری بود مناسب‏ دید پسران کلبعلی خان را آلت دست قرار داده آنها را برداشته و به چغاخور که در واقع مرکزیتی داشت رفت و در آنجا که مرکز ییلاقی حکومت بختیاری بود اقامت گزید.

حسینقلی خان از این عمل علیداد ظنین شد بنابراین او را مجبور کرد که‏ با اربابان خود هرچه زودتر آنجا را ترک نمایند او هم چون قدرت مقاومت‏ در خود نمیدید ناچار از طریق گردنه شنستان بطرف چهراز2پشتکوه بعنوان مهاجرت‏ حرکت نمود و پسران کلبعلی خان را هم با خود برد در آنجا آعلیداد و ابو الفتح خان‏ متوجه شدند که با این ترتیب نمیتوانند آب رفته را بجوی باز گردانند روی همین‏ اصل و در نتیجه راهنمائی آعلیداد صلاح در آن دیدند که به جعفر قلیخان پسر اسد خان‏ بختیاروند مسبوق الذکر که شوهر خواهر ابو الفتح خان هم میشد و دوران کهولت را میگذرانید پناهنده شوند.

جعفر قلیجان آنها را بخوبی پذیرفت و ضمنا قول هم داد که با آنها همراهی‏ کند ولی در شک و تردید عجیبی قرار گرفت زیرا میدانست که اولا حسینقلی خان و برادرانش در اینموقع بسیار نیرومند شده‏اند و ثانیا اگر بر فرض بر آنها فائق آید همه خواهند گفت که این فتح را آعلیداد کرده و در نتیجه از کلیه مزایا بهره‏مند (1)-دوپلان و پیر سرخون نام دو محلی است در پشتکوه بختیاری و پیر بعرف محل‏ یعنی امامزاده است.

(2)-چهراز قریه‏ای است واقع در پشتکوه بختیاری

خواهد شد و اگر تصادفا شکست بخورد بکلی محو و نابود میشود و برای همیشه طایفه‏ بختیاروند تحت سلطه و نفوذ حسینقلی خان درخواهد آمد ولی از طرفی هم فکر میکرد چنانچه با برادران عیالش که در اینموقع تنگ باو پناهنده شده‏اند کمک و مساعدتی نکند گذشته از اینکه صورت خوشی از لحاظ قوانین ایلیاتی و عشایری ندارد و از جنبه مردانگی بدور میباشد حسینقلی خان نیز روزبروز قوی‏تر و نیرومندتر میگردد و بعید نیست که بتدریج بر طایفه او مسلط شود روی این افکار حالت دودلی‏ و تردیدی در جعفر قلیخان بختیاروند پیدا شده بود تصادفا در همین موقع توشمال خان‏ لرستانی(جد نظر علیخان سردار اکرم)که با جعفر قلیخان مذکور دوست بود و گاهی بسراغ او میآمد با عده‏ای سوار ورزیده و جنگ‏دیده بدیدن او آمد.جعفر قلیخان از دیدن او بسیار خوشحال شد و پس از اینکه چند روزی از او پذیرائی‏ گرمی بعمل آورد و ضمنا برادران عیال خود و آعلیداد پهلوان را نیز باو معرفی نمود موضوع تقاضای آنها را با آن دوست قدیمی در میان گذاشت او هم تأیید نمود و در ضمن‏ قول هم داد که همه قسم کمک و همراهی بنماید جعفر قلیخان از حسن استقبال دوست‏ خود بی‏اندازه خشنود شد و جریان را به آعلیداد و پسران کلبعلی خان گفت آنها هم‏ باطنا خوشحال گردیدند و بنابراین قوای سه‏گانه‏ای در مقابل حسینقلی خان تشکیل‏ داده و بمقدمات حمله پرداختند.

از آنطرف نیز حسینقلی خان بوسیله جاسوسانی که داشت و همراه مراقب‏ رفت‏وآمد و حرکات آعلیداد و پسران کلبعلی خان بود از جریان فوق اطلاع حاصل‏ کرد و فوری در مقام صف‏آرائی و تدارکهای لازمه برآمد و چون خط سیر اردوی‏ جعفر قلیخان بختیاروند از طرف دوپلان و راه منحصر بفرد بود نقشهء جنگی خود را بشرح زیر طرح نمود.

عده‏ای را بسرکردگی حاجی آبندر و آحیدر و ملا کاظم مأمور تنگه دوپلان‏ که تنها راه عبور بود نمود و درواقع راه اصلی عبور قوای دشمن را سد کرد زیرا جز از روی پل از جای دیگری عبور دشمن غیرممکن بنظر میرسید اینرا هم باید دانست که تنگه دوپلان عبارت از دو کوه بلند و دره عمیقی است که رودخانه کارون با خروش‏ و پیچ و تاب سهمگین در ته آن جریان دارد و مخصوصا در این نقطه بسیار عمیق و با فشار است و سراشیبی دره نیز بطوری پرشیب و تند و پوشیده از ریگهای لغزنده است‏ که پیاده نیز با وسایل خاصی نمیتواند این دره را طی نماید با این شرایط خواهیم‏ دانست که هیچ قوه‏ای درصورتیکه پل مسدود باشد از آن عبور نمیتواند و روی همین‏ اصل صعوبت راه است که بین این دره جائی که دو طرف رودخانه بهم نزدیکتر شده‏ است پل محکمی بنا شده و چون قبلا نیز پل دیگری با وسایل ابتدائی‏تر در نزدیکی‏ آن ساخته شده بدوپلان معروف گردیده است.

خلاصه قوای حسینقلی خان در کنار این پل موضع گرفتند و بانتظار رسیدن‏ دشمن کمین نمودند اما جعفر قلی خان بختیاروند قوای خود را بدو قسمت منقسم کرده‏ بود یک قسمت افراد و سواران لرستانی بود که از راه معمولی در حرکت بودند قسمت‏ دیگری قوای خود جعفر قلیخان و آعلیداد بود که از راهی دیگر موسوم بدوازده امام‏ پیش‏روی میکردند و مأموریت داشتند که خود را بارتفاعات دوپلان برسانند.

درموقعیکه حسینقلی خان و سوارانش کنار پل کمین کرده و منتظر رسیدن‏ دشمن بودند ناگهان محافظین پل صدای شلیک چند گلوله را شنیدند و متعاقب آن‏ چند نفر سوار را در ارتفاعات دوپلان مشاهده کردند ولی با آن اشکالات و موانعی که‏ گفته شد خیالشان از طرف سواران مذکور آسوده بود چون بنظر بعید میرسید کسی‏ بتواند از آن سراشیبی خود را به ته دره برساند و بعلاوه از رودخانه خروشان کارون نیز عبور نماید اما غافل از اینکه آعلیداد این چیزها را مانع نمیدید و تا بخود آمدند این‏ پهلوان دلیر با همان اسب کذائی سراشیبی را مثل برق پائین آمد و درحالیکه تفنگ‏ خود را هم سر دست گرفته بود با اسب برودخانه خروشان افتاد و از آنطرف نیز چون‏ اجل معلق خود را بساحل رودخانه رسانید.

حاجی آبندر و دیگران خیلی کوشش کردند که علیداد را همان وسط آب‏ گلوله‏باران کنند ولی موفق نشدند و همینکه پای اسب علیداد سالم بخشکی رسید رعب عجیبی محافظین پل و سایر سواران حسینعلی خان را فرا گرفت و چاره‏ای جز فرار ندیدند آنچه حسینقلی خان و سایر سران اردو نفرات را بایستادگی در مقابل دشمن‏ تحریض میکردند فایده نبخشید و بالاخره رؤسا و سرکردگان نیز ناچار دنبال سواران‏ فراری را گرفته بطرف محلی موسوم به پیر سرخون عقب‏نشینی کردند و در همین عقب‏نشینی‏ بود که اسب ملا کاظم سکندری خورد و پایش زیر تنه اسب ماند و منظره عجیبی را بوجود آورد زیرا از یکطرف میترسید که آعلیداد از عقب برسد و از طرف دیگر یکتای کفش‏ خود را گم کرده بود و بجستجوی آن مشغول بود و چون ننگ میدانست که تای کفشش‏ را در میدان جنگ جا بگذارد سخت برای پیدا کردن آن در تلاش بود در اینموقع‏ حاجی آبندر رسید و به آحیدر نهیب زد که ملا کاظم را در پیدا کردن کفش کمک نماید تصادفا آعلیداد با همان وضعیت مخوف و رعب‏انگیز یعنی با همان تفنگ کذائی از عقب‏ نزدیک میشد و آنچه آبندر بملا کاظم نهیب میزد که زودتر سوار شود نمیشد و میگفت‏ اگر کشته شود بهتر است تا لنگه کفشم را در میدان جنگ باقی بگذارم و موجب طعن و لعن دوست و دشمن واقع شوم.

خلاصه حاجی آبندر دید علیداد خیلی نزدیک شد ناچار گلوله‏ای بطرف او شلیک کرد و در همان موقع که این سه نفر پیاده و سوار در حال پیدا کردن لنگه کفش‏ در شرف فرار بودند ناگهان صدای تفنگ آعلیداد هم از پشت سر بلند شد و درنتیجه‏ هر سه نفر سوار بر اسبهای خود مجروح شدند ولی گلوله‏ها چندان کاری نبود منجمله چند چهارپاره بحاجی آبندر اصابت کرد و اسب ملا کاظم هم بکلی از پا درآمده بود ناچار یکی از سواران ملا کاظم را ترک خود نشانید و از جلو آعلیداد بسرعت باد گریختند و خود را به سرخون رسانیدند.

اما آعلیداد و سایر سواران جعفر قلیخان بختیاروند باین هم قناعت نکردند قوای‏ حسینقلی خان را تا سرخون تعقیب نمودند و بچاول و غارت اموال و تعداد زیادی احشام‏ پرداختند و جمع کثیری نیز از زنان و دختران ساکن سرخون را با خود باسارت بردند و چون شب نزدیک میشد در محلی بنام کار توقف نمودند .